

درس خارج
فقه نظام عمران شهری
جلسه ۹ (مساحت شهری)

۹۳/۱۰/۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ

در فصل اول از کلیات فقه نظام عمران شهری بیان شد که مطلب اولی که مورد بحث قرار می‌گیرد، مساحت کلی شهر معمولی و متعارف است. آیا در فقه مساحتی برای یک شهر متعارف در نظر گرفته شده است؟ آیا شهر می‌تواند به هر شکل، حجم و یا هر مساحتی برپا شود یا اینکه هر شهری یک حجم و مساحتی معینی دارد که بر مبنای اصول فقهی باید در محدوده آن مساحت قرار بگیرد؟ [مثلاً اگر ساخت‌وساز در شهر به حد کامل رسید] اگر می‌خواهند ساختمانی بسازند، باید در جای دیگری و در شهر دیگری این کار را انجام دهند زیرا شهر مقومات خود را دارد. شهر یک مجموعه‌ای است دارای بافت و مقومات خاص که اگر به آن مقومات و شرایط عمل نشود، محیط زندگی برای مردم محیط سختی به همراه خواهد آورد. آن وقت این محیط غیر مناسب آثار منفی زیادی هم دارد. یکی از دلایل این جنایت‌ها که در جامعه رخ می‌دهد بافت شهری بد و نامنظم است همچنین از مصادیق فسادی که در قرآن کریم به آن اشاره شده فساد در نظم شهری است؛ نظمی که نظم مختلی باشد. منظور از فساد، اختلال در نظم است. این اختلال منشأ فساد اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی خواهد شد. در حقیقت انسان در یک شهر به هم ریخته درست و سالم تربیت نمی‌شود الا در شرایطی که مثلاً خانواده‌ای بخواهد خود را از محیط شهری جدا کند؛ یعنی بخواهد خارج از بافت شهری برای خود یک بافت ویژه‌ای درست کند که کار بسیار مشکلی است.

شهر باید به نحوی باشد که خود فضای آن برای رشد انسان‌ها مناسب باشد. انسانی که در خیابان راه می‌رود، با مغازه‌ای معامله می‌کند، مسجد و مدرسه می‌رود، در کارخانه کار می‌کند و همه این بافت به او کمک می‌کند که درست تربیت شود؛ انسان سالمی که خیانت نکند، دروغ نگوید، چشم به مال و ناموس مردم نداشته باشد. خود این بافت شهری باید انسان را این‌طور تربیت کند، زیرا بافت شهری اثر زیادی دارد. اثر بافت شهری از آموزش و پرورش هم بیشتر است، از دانشگاه‌ها و صداوسیما هم بیشتر است. آن قدر اثر دارد که در چند جای قرآن کریم آمده است که کافران انبیاء و طرفداران انبیاء را به بیرون راندن از شهر تهدید می‌کردند.

خداوند متعال درباره قوم لوط می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»^۱

آن‌ها به انبیاء گفتند: یا به ملت^۱ برگردید یا شما را از شهر بیرون می‌کنیم؛ یعنی بافت شهری یک بافتی است که اصلاً شما را نمی‌پذیرد و وقتی وارد این بافت شهری می‌شوید این بافت را مختل می‌کنید. شما که می‌آید این بافتی که تنظیم کرده‌ایم را به هم می‌زنید. یکی از دلایل تبعید مجرمین به شهر دیگر هم همین است. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند چرا حکم نفی بلد وجود دارد؟ چرا بعضی از مجرمین را تبعید می‌کنند؟ یکی از کیفرهای محاربه نفی بلد است. اما چرا نفی بلد؟ مگر محارب چه کار می‌کند؟ محارب کسی است که علیه یک نظام شورش می‌کند و یعنی شورش‌گر علیه یک نظام است. حال به دلیل اینکه این بافت شهری را مختل می‌کند محارب است.

بافت یک جامعه‌ای که در یک شهر زندگی می‌کنند مسئله بسیار مهمی است، همچنین بسیار هم مورد توجه قرآن کریم قرار گرفته است که مثلاً در چند جای قرآن مسئله تهدید انبیاء و یاران آن‌ها به اخراج از شهر یا بیرون کردن از شهر بیان شده است. شاید برخی بگویند اینکه شهر را ترک کند که خوب است و یک سیاحتی برای او هم حاصل می‌شود، پس نفی بلد چه نوع مجازاتی است؟! مثلاً او را از قم اخراج می‌کنیم و می‌گوییم برو در شهر دیگر زندگی کن. می‌گویند چه بهتر؛ حال که ما را از قم اخراج می‌کنید، برای زندگی به گیلان می‌رویم که آب‌وهوای آن هم خیلی بهتر است. اما مسئله این نیست که به یک کسی بگویند برای زندگی از اینجا به جای دیگر برو؛ بلکه مسئله این است که وجود این شخص در این بافت شهری موجب اخلال به نظم و بافت شهری می‌شود. او را از اینجا بیرون می‌کنند و دیگر در آن محیط جدید ابزار و وسایلی که بتواند این اخلال را ایجاد کند در اختیار ندارد؛ در حقیقت با این کار او را تعطیل می‌کنند و توانش را برای ایجاد اخلال در یک بافت اجتماعی در شهری جدید از کار می‌اندازند.

به هر حال شهر بافت خاصی دارد و این بافت هم ملزوماتی دارد. لذا خود اینکه یک شهر را آن قدر توسعه دهید که نشود آن را کنترل کرد کار غلطی است. زندگی شهری و بافت شهری یک اقتضائاتی دارد، ادعای ما این است. این ادعا از روی سلیقه و حدس و ذوق نیست بلکه از منابع دینی، ادله شرعی و از روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام این استفاده را می‌کنیم. البته به این معنی نیست که اگر یک شهر متعارف نبود، بگوئیم زندگی در آن خلاف شرع است. خیر حال یک شهر هم شکل گرفته است باید آن را به یک شکلی درست کنیم که آفت‌های آن کم شود. اگر بخواهیم شهری را طبق اصول و موازین فقهی، شرعی بسازیم اولین کار این است که بدانیم از منابع دینی فهمیده می‌شود که قطر یک شهر متعارف باید سه مایل باشد و نباید از سه مایل تجاوز

۱. منظور از ملت دین است.

کند. شهر باید از هر طرف سه مایل باشد که مرکز این سه مایل هم آن مسجد جامعی است که «تَقَامُ فِيهِ الْجُمُعَةُ» است.

همچنین هر شهر حومه‌ای دارد؛ یعنی باید برای هر شهر حومه‌ای هم تصویر کنیم. حومه شهر مکان‌های کشاورزی و دامداری را شامل می‌شود؛ یعنی عمده سکنه حومه دامداران و کشاورزان هستند. اما آن نظامی که در حومه شهر وجود دارد غیر از نظم داخل شهر است؛ یعنی ما می‌گوییم هر شهری باید دارای یک حومه‌ای باشد، شهر که در قطر سه مایل ترسیم شده است و نقشه‌ریزی شد یک حومه‌ای خواهد داشت که ضخامت آن یا عرض این حومه نسبت به مرز شهر سه مایل است؛ یعنی از هر سمت که شهر تمام شد تا سه مایل آن طرف‌تر هم شهر است. این معیار حومه متعارف یک شهر منطبق بر موازین شرع است که این حومه فضای سبز شهر و حوزه کشاورزی و دامداری است که متعارف این است که مردم نیازهای اولیه خود را از این حومه تأمین می‌کنند. پس آن شهری که شهر متعارف منطبق بر موازین شرعی است یک حومه‌ای خواهد داشت که این حومه نیازهای شهر مانند نیازهای فوری غذایی شهر را تأمین می‌کند. حبوبات، سبزیجات، گوشت، روغن و معمولاً سایر نیازهای متعارف یک شهر به وسیله حومه آن تأمین می‌شود.

این دو مطلب چگونه استنباط شده است؟ ۱- قطر شهر سه مایل با مرکزیت نماز جمعه است، ۲- خارج از قطر شهر که تا سه مایل بعد هم حومه یک شهر است. از روایات نماز جمعه استفاده کنیم؛ بیان شد که سه مجموعه روایات وجود دارد که مجموعه اول از روایات آن بحث شد. بیان شد که از این روایات استفاده می‌کنیم که در غیر شهر، اقامه نماز جمعه وجوب تعیینی ندارد. وجوب تعیینی اقامه صلاة جمعه - با آن خصوصیات خود این مخصوص به مُدُن است - مخصوص به شهرها و امصار است. در آن روایت - که از لحاظ سندی صحیح السند است - آمده است: «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مِصْرٍ تَقَامُ فِيهِ الْحُدُودُ»^۱ که از آن متوجه می‌شویم محل وجوب نماز جمعه در شهری است که در آن شهر مرکزیت حاکمیت قرار دارد که اقامه حدود می‌کند؛ قاضی و حاکم دارد. مرکزیت مدیریت سیاسی در یک شهر ایجاب می‌کند که نماز جمعه در آن شهر برپا شود؛ «إِلَّا فِي مِصْرٍ تَقَامُ فِيهِ الْحُدُودُ». همچنین بیان شد که محل نماز جمعه باید جایی باشد که دسترسی مردم شهر به آن محل به طور یکسان مهیا باشد. از مقتضای ادله مختلف استفاده می‌کنیم که در ارائه خدمات عمومی باید رعایت عدل صورت گیرد به طوری که هر چیزی مربوط به جامعه و ارائه خدمت اجتماعی است محل اجرای عدل باشد. لذا اگر نماز جمعه در گوشه شهر بوده و دسترسی به آن با سختی باشد و معلوم می‌شود که این

خدمت عمومی به مردم به طور یکسان ارائه نشده است. نباید یک عده برای اینکه به نماز جمعه بیایند هزینه‌ای پرداخت کنند و برای یک عده آسان باشد.

البته اگر ناچار باشیم حرف دیگری است؛ مثلاً یک وقت ناچار هستیم و به ما زمین و امکانات نمی‌دهند که یک موضوع دیگری است و فعلاً با آن کار نداریم اما در این بحث می‌خواهیم طرح یک شهر را بسازیم پس باید طرحی بریزیم که محل نماز جمعه را کجا برپا کنیم. نه تنها محل نماز جمعه بلکه همه خدمات عمومی شهری باید به این شکل باشد. فرمانداری، درمانگاه، بیمارستان، بازار عمومی و هرگونه خدمات شهری را که می‌خواهیم تنظیم کنیم باید به این شکل باشد. در حقیقت باید یک شعاعی را در مرکز شهر مخصوص خدمات عمومی در نظر بگیریم.

[یک نکته هم از مطالب قبل باید گفت که] روایاتی هم آمده است که می‌فرمایند در قرا هم می‌شود نماز جمعه برپا کرد که این روایات حمل بر استحباب است. در جمع بین «لَا جُمُعَةَ إِلَّا فِي مَضَرٍّ» باینکه «إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي قَرْيَةٍ ... فَإِنْ كَانَ لَهُمْ مَنْ يَخْطُبُ»^۱ آن جواز را حمل بر اصل صحت کرده و اینکه می‌گوید: «لَا جُمُعَةَ» را حمل بر نفی الزام می‌کنیم. از باب حمل ظاهر بر نص که بیان شد این وجه جمع، وجه جمع درستی در بین این دو مجموعه از روایات است، نه آن وجه جمعی که شیخ طوسی رحمته الله فرموده است که حمل بر تقیه یا حمل بر عدم وجود شرایط اقامه جمعه در قرا کنیم. اینجا دو نوع لسان وجود دارد؛ یک لسان، لسان ظهور است، یک لسان هم لسان نص است که حمل ظاهر بر نص می‌کنیم؛ آن روایتی که می‌گوید: «لَا جُمُعَةَ» نص در عدم الزام است اما ظهور در عدم صحت دارد و آن روایتی که می‌فرماید: «يَجُوزُ أَقَامَةُ الْجُمُعَةِ» یا «فَإِنْ كَانَ لَهُمْ مَنْ يَخْطُبُ» این نص در جواز است ولی ظهور در وجوب دارد. از ظهور در وجوب آن دست برمی‌داریم اما ظهور در صحت آن باقی می‌ماند. از نفی صحت آن روایتی هم که ظهور در نفی صحت بود دست برمی‌داریم و نص بر خود اصل وجوب تعیینی در امصار است. نتیجه این می‌شود که وجوب تعیینی اقامه جمعه در امصار است ولی در قرا این وجوب برداشته شده است. وجوب تعیینی نیست بلکه وجوب، وجوب تخییری است یا بگوئید استحباب اقامه جمعه است. این نتیجه مجموعه روایت اول است.

مجموعه دوم روایاتی است که بر این معنا دلالت دارد: «لَا يَكُونُ جُمُعَةً إِلَّا ... بَيْنَهُ وَبَيْنَ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ»^۲ یعنی باید بین یک نماز جمعه با نماز جمعه دیگر حداقل سه مایل فاصله باشد و نمی‌توان در فاصله کمتر از سه مایل نماز جمعه را اقامه کرد. اگر نماز جمعه مخصوص شهرهاست و اگر باید بین یک نماز جمعه و نماز جمعه دیگر حداقل سه مایل فاصله باشد پس اگر بخواهید شهر دوم را بسازید که محل نماز جمعه آن شهر هم

۱. همان، ص ۳۰۴

۲. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۹

باید وسط شهر بوده و تا مرز شهر یک مایل و نیم فاصله داشته باشد. محل نماز جمعه این شهر اول هم باید تا مرز، حداقل یک مایل و نیم فاصله داشته باشد تا فاصله بین دو جمعه سه مایل شود. از این استفاده می‌کنیم که پس معلوم می‌شود از نماز جمعه تا مرز شهر حداقل باید یک مایل و نیم فاصله باشد که آن وقت قطر آن شهر سه مایل می‌شود.

البته فاصله بین شهرها برداشته نمی‌شود بلکه بین شهرها آبادی است، نه اینکه شهر توسعه پیدا می‌کند. مثلاً در روایات آمده است که در زمان حضرت ولیعصر علیه السلام توسعه پیدا می‌شود یا مثلاً بین نجف و کوفه اتصال پیدا می‌شود که این یعنی آبادانی زیاد می‌شود و دیگر صحرا، دشت خالی و کوه سر به فلک کشیده خالی نمی‌بینید بلکه همه جا آباد می‌شود. آنجایی که باید با سبزه آباد شود، با سبزه آباد می‌شود، آنجایی که باید با ساختمان آباد بشود، با ساختمان آباد می‌شود، آنجایی که باید با دریاچه آباد بشود، با دریاچه آباد می‌شود و همه جا آباد می‌شود. به عبارتی در زمان ظهور عمران شهری بر مبنای افقی است و نه عمودی؛ زیرا عمران عمودی در روایات رد شده است. بنا بر این است که در شهرها انسان‌ها زندگی کنند نه آهن. شخصی که می‌خواهد زندگی کند، می‌خواهند نفس بکشد و تحرک داشته باشد اما در حال حاضر در این شهرها امکان ندارد.

مثلاً استفاده از چهارپایان در شرع ما یکی از مقومات زندگی بشر شمرده شده است؛ یعنی این‌گونه نیست که بگوییم حالا که ماشین داریم برای چه سوار اسب و قاطر و این‌ها شویم، خیر این نیست. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱

طبق آیه معلوم می‌شود که توجه به این موضوع با یک عنایتی است. اینکه حتماً در شهر همه باید سوار ماشین شوند فکر غلطی است؛ در حال حاضر اگر کسی خر سوار شود، همه او را مسخره می‌کنند. به چه علت خر سواری بد است؟ خب مگر همه باید سوار ماشین و اتوبوس و قطار شوند؟ همین اروپایی‌ها! -که اگر ما این کار را کنیم به ما می‌خندند؛ اما اگر کار خودشان باشد هیچ عیبی نداشته و خیلی هم متمدانه است - مثلاً در لندن همیشه یک جاده‌ای برای اسب‌سوارها وجود دارد. جاده خاکی هم است و مخصوص کسانی است که سوار بر اسب هستند. حالا اگر ما این کار را کنیم، می‌گویند غیر متمدانه است! وقتی شهر را می‌سازید باید یک مسیری هم برای چهارپایان درست کنید، یک منطقه‌ای برای نگهداری چهارپایان درست شود و شهر این‌طور ساخته شود.

امروزه یک مطلبی مطرح است که می‌گویند بیماری‌های عصر؛ مرض قند و کلسترول و سرطان و ایدز، یک لیستی شاید قریب به ۲۰، ۲۵ بیماری خطرناک و آدمکش نابودکننده ویرانگر را به عنوان بیماری‌های عصر می‌نامند، یعنی بیماری‌های تمدن هستند. حال چرا این طور شده است؟ پس معلوم می‌شود که یک خللی در نظم زندگی شهری مردم به وجود آمده است که مردم این طور شده‌اند.

معلوم می‌شود این سبک و سیاق شهری که ما می‌خواهیم، انسان‌محور بلکه انسان و حیوان محور است؛ یعنی این حیوان‌ها از لوازم زندگی انسان است و این گونه نیست که ما یک عالم حیوان داشته باشیم که این حیوان‌ها باید جدای از انسان زندگی کنند خیر، هرکجا انسان زندگی می‌کند، باید در کنار این انسان این حیوانات هم زندگی کنند. این‌ها بخشی از زندگی سالم انسان‌هاست.

باید زندگی شهری، زندگی‌ای باشد که به طور طبیعی نسبت ورزش مورد نیاز انسان را خود او تأمین کند نه اینکه انسان بخواهد برای اینکه ورزش کند این همه هزینه ایجاد کند. ورزش کار سختی است و نمی‌توان به کسی که راحت در خانه خود نشسته است بگویند که هر روز یک ساعت راه برو زیرا این کار را نمی‌کند. اما خود زندگی و نظم شهری باید به شکلی باشد که خودبه‌خود یک میزانی از ورزش مورد نیاز بدن انسان را تأمین کند، بدون اینکه انسان برنامه‌ریزی خاصی برای آن کند. این آن ورزشی است که ما باید در زندگی داشته باشیم، نه این ورزش تحمیلی. ورزش با تحمیل وارد زندگی کسی نمی‌شود کرد و جز هزینه زیاد هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت.

ما به آقای شهردار هم پیشنهاد داده و به ایشان گفتیم که می‌خواهیم شهر جدیدی را قم بسازیم به آن‌ها گفتیم که طرح ما هم یک طرحی است. این همه طرح‌های مختلف برای شهر می‌دهند، یک طرحی هم ما تنظیم کنید که از معیارهایی که از منابع دینی استفاده می‌شود در آن رعایت شود. بگذارید از آن به عنوان تجربه و یک نمونه تست شود. بعد هم نتیجه‌گیری کنید؛ اگر این عملی و پاسخ‌گو نبود، خب کسی دیگر از آن کپی‌برداری نکند. اما اگر جواب داد شهرهای جدیدی که می‌خواهیم بسازیم را به این سمت حرکت دهیم. حتی شهرهای قدیم خود را هم که می‌خواهیم اصلاح کنیم بر مبنای این طرح اصلاح کنیم و طوری اصلاح نکنیم که دوباره یک سری مشکلات جدیدی بر نظم شهری تحمیل شود.